انترناسیونال 805

علی جوادی

**ائتلافی برای "آزادی و برابری" یا خون پاشیدن به تحولات آتی در ایران**

این بار نیز ١٠ گروه و سازمان قوم پرست و ملی – اسلامی بنیانگذار ائتلاف دیگری شده اند. این بار تحت نام "همبستگی برای آزادی و برابری در ایران : (جمهوری – دمکراسی – جدایی دین و دولت – فدرالیسم)".

اما هر کس که کمترین شناختی با سابقه و جایگاه سیاسی و اجتماعی جریانات مختلف در اپوزیسیون رژیم اسلامی را داشته باشد، ذره ای ادعای این جریانات قوم پرست و ملی اسلامی را برای "آزادی و برابری" جدی نخواهد گرفت. جریاناتی مانند اکثریتی ها سابقه و پرونده سیاهی در دفاع از حکومت اسلامی و همکاری با ارگانهای سرکوب این رژیم دارند. جریانات قوم پرست این صف تعفن سیاست قوم پرستی و ضدیت شان با انسانیت و برابری انسانها فضای سیاست در ایران را به میزان وجودشان آلوده و مسموم کرده است. اگر دمکراسی به معنی و تعبیر عام حتی ذره ای مترادف آزادی باشد، همگان میدانند که این جریانات مدافعان و پرچمداران هیچگونه آزادی همگان نیستند، بلکه بنا به اصول پایه ای شان ضدیت با آزادی و رهایی انسانها امر هر روزه و هویتی شان است. این جریانات مدعی جدایی دین از دولت شده اند، اما خواهان ادغام هویت کثیف قومی و ملی در سیستم فدرالی قومی مورد نظر خود هستند. سیستم فدرالیستی مورد نظر این جریانات تنها میتواند بر متن کشتارهای خونین قومی و ملی و گورهای دسته جمعی شکل بگیرد.

به این جریانات باید پرداخت. اهداف واقعی آنها را باید بدون کوچکترین اغماضی افشاء و نقد کرد. نتایج خونین هر درجه پیشروی سیاستهای این جریانات ارتجاعی در جامعه را باید به توده های مردم معترض که خواهان آزادی و برابری و رفاه هستند، خاطر نشان کرد.

طرح شعار ارتجاعی فدرالیسم از جانب نیروهای قوم پرست و پشتیبانی بخشهایی از نیروهای ملی – اسلامی و بخشهایی از هیات حاکمه آمریکا از این طرح در آینده تحولات سیاسی ایران زمینه ساز مباحث حاد و تعیین کننده ای در فضای سیاسی اپوزیسیون رژیم اسلامی شده است. تشدید تبلیغات ارتجاعی قوم پرستانه و ناسیونالیستی یک محصول این فضا است. بلند کردن چماق "تمامیت ارضی" و مقابله با "تجزیه طلبی" محصول دیگر این کینه توزی و کشمکش قومی و ملی است. اگر این کشمکش فقط جدالی میان جریانات قوم پرست و ناسیونالیست بود، تاثیری بر زندگی و تحولات سیاسی جامعه ایران نداشت، صرفا منجر به تضعیف و حاشیه ای شدن جریانات ناسیونالیست میشد، امکان داشت با نشان دادن حقارت و ضد انسانی بودن این جدال از کنار آن رد شد. اما متاسفانه چنین نیست. این جدال در متن یک فضای سیاسی مساعد منطقه ای و جهانی میتواند بشدت مخرب و دهشتناک شود. سئوال این است که چگونه میتوان این فضا و جریانات را حاشیه ای کرد؟ چگونه میتوان جلوی تاثیرات مخرب و دهشتناک گسترش این تحولات ارتجاعی را گرفت؟ راه حل انسانی و متمدنانه برای مقابله با این فضا کدامست؟ برای بررسی از جنگ هویتهای کاذب، هویت قومی و هویت ملی٬ باید شروع کرد.

**هویت قومی، هویت ملی : جنگ هویتهای کاذب**

یک رکن پایه ای کشمکش قومی و ناسیونالیستی جنگ هویتهای کاذب ملی و قومی است. ملت یا ملیت اسم رمز جنگ میان ناسیونالیستهای عظمت طلب و ناسیونالیستهای قوم پرست است. صورت مساله از قرار این است که یا هویت ناسیونالیسم ایرانی، "یک ملت - یک کشور"، و یا اینکه هویتهای متفاوت قومی، در "جامعه کثیر الملله" و نتیجتا هویتهای متفاوت قومی باید مبنای هویت مردم در ایران باشد؟! داریوش همایون تئوریسین راست محافظه کار در این جدال سخنان روشنی دارد، میگوید: "ما یک ملت ایران داریم با پیشینه دراز دفاع از یکپارچگی و استقلال ملی و این ملت میخواهد همچنان بماند". در طرف دیگر ناسیونالیستهای قوم پرست بر هویت متمایز "اقوام و ملل ساکن ایران" متشکل از کرد و عرب و بلوچ و آذری و . . . تاکید میکنند. یک طرف این جدال میکوشد هویت "ملی" ایرانی و طرف دیگر میکوشد مردم را بخش بخش کرده و هویتهای "قومی" را به آنها حقنه کند.

بحث پیرامون این هویتها و نشان دادن پوچی و کاذب بودن این "جدال هویتی" صرفا یک بحث تجریدی پیرامون مقولاتی فلسفی و آکادمیک نیست. بحثی زمینی است و نتایج مادی و عینی عمیقی به دنبال خواهد داشت. متاسفانه این جدال در دوران اخیر میتواند ابعاد بسیار خونباری بخود بگیرد. تاریخ معاصر این جدالها حتی در قلب "اروپای متمدن" چیزی جز اعدامهای دسته جمعی، گورهای دسته جمعی و پاکسازیهای خونین قومی نبوده است.

اما برای غلبه بر تعلقات ناسیونالیستی و قومی و حاشیه ای کردن این جریانات باید در عین حال دست به ریشه فکری و فلسفی این جریانات برد. باید پوچ بودن مبانی پایه ای این تقسیم بندیها را نشان داد. چرا تقسیم انسانها و مردم علی العموم به ملت و یا ملیتها اقدامی ارتجاعی است؟ کلا به مقوله ملت و ملیت چگونه باید برخورد کرد؟ این کشمکش چه جایگاهی در این جدال خونین ناسیونالیستی بر سر هویت مردم دارد؟

**خرافه "ملت و ملیت"**

واقعیت این است که مقوله ملت و یا ملیت مقولاتی اسطوره ای و اساطیری و غیر قابل تعیین هستند. نه تفاوتهای بیولوژیک و طبیعی انسانها مبنای تعریف ملت و یا ملیت است و نه تعاریف بدست داده شده تا کنونی قابل دفاع و دارای مبنای علمی هستند. نه مردم ساکن جغرافیای ایران را میتوان به "اعضای ملت ایران" و یا "عناصر ملیتهای مختلف ساکن ایران" تقسیم کرد. مردم ساکن ایران مانند مردم ساکن سایر جغرافیای سیاسی موجود انسانند. نه کرد اند، نه بلوچ اند، نه عرب اند و نه فارس. انسان اند. همین! جهان مجموعه رنگین کمانی از ملتهای مختلف با هویتهای گوناگون نیست. این تقسیم بندیها مستقل از اینکه از کدام سو بکار گرفته شود، تقسیم بندیهای کاذب و ضد انسانی هستند. اقدامی است ارتجاعی برای ایجاد شکافهای قومی و ملی میان مردم و تحکیم حاکمیت طبقه سرمایه دار بر جامعه. چرا؟ برای بررسی از پایه ای ترین مقوله در این جنگ یعنی ملت آغاز میکنیم.

برای پی بردن به پوچ بودن مقوله ملت یک سئوال ساده کافی است. ملت چیست؟ این سئوال جوهر تناقضات  و معضلات این مفهوم ناسیونالیستی را روش میکند. به قول منصور حکمت (ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگرى، نوامبر ۱۹۹۴) تا زمانیکه پرسیده نشده است گویی پاسخش روشن و داده شده است. ملت چیست؟ تعاریفی که ایدئولوگهای ناسیونالیست، چه چپ و چه راست، از قضیه ارائه میدهند عمدتا بر فاکتورهایی مانند اشتراک در زبان، سرزمین، تاریخ و آداب و رسوم و اقتصاد سیاسی واحد را در بر میگیرند. اما این تعاریف و یا هر زیر مجموعه آن به سادگی در مقابل واقعیات ابژکتیو نادرستی علمی و غیر واقعی بودن خود را نشان میدهد.

ملت، بخشی از مردم نیست که به زبان واحدی تکلم میکنند. مردم انگلیس و آمریکا و بخشهای وسیعی از هندوستان و یا مستعمرات سابق انگلیس به زبان واحدی تکلم میکنند. اما کمتر ناسیونالیست دو آتشه ای حاضر است تعریف ملت انگلیسی را به مردم ساکن هندوستان و یا ساکنین مستعمرات سابق این کشور در آفریقا تعمیم دهد. نه تنها "ملتهای" چند زبانه بسیارند، از جمله "ملت ایران" در تعریف ناسیونالیستهای عظمت طلب، بلکه زبانهای "چند ملیتی" نیز در جهان بسیار یافت میشوند. آن شاخه هایی از ناسیونالیسم، ناسیونالیسم قومی، که عمدتا زبان مشترک را مبنای هویت بخشهای مختلف مردم قرار میدهند، بسادگی غیر علمی بودن این تلاششان روشن میشود.

اشتراک در سرزمینهایی که مورد زیست بوده اند نیز کمکی به حل مساله و ارائه تعریفی عینی از مقوله ملت نمیکند؟ در طول تاریخ مردم منتسب به ملتهای مختلف در سرزمینهای مشترکی زندگی کرده اند. بسیاری از جنگهای قومی و ملی نیز بر سر تعیین حدود و ثغور سرزمینهای مورد ادعای طرفین بوده است. نمونه ها بسیارند. ادعای "ملت یهود" بر سرزمینهای پیرامون اورشلیم یک نمونه زنده و برجسته این کشمکشهاست.

اقتصاد مشترک و پیوندهای اقتصادی نیز چاره ساز نیست و نمیتواند مبنایی برای تفکیک و بخش بخش کردن انسانها به "ملتها و یا ملیتهای" متفاوت باشد. تا آنجا که به نظام سرمایه داری و مقولاتی ازجمله اقتصاد مشترک و بازار اقتصادی واحد بر میگردد، این مفاهیم بدون وجود دولت واحد قابل تبیین نیست. و چنانچه ملتی توانسته باشد دولت واحد و خودی را شکل داده باشد، آنوقت ارجاع به مقوله خود ملت از پیش زائد و غیر لازم است و نمیتواند مبنای تبیین ملت واقع گردد. بعلاوه اقتصاد انتگره و بهم پیوسته سرمایه داری جهانی و روند گسترش جهانی سرمایه داری این مفاهیم را کاملا سوبژکتیو و غیر واقعی میکند. به اعتباری جهانی شدن سرمایه باید زمینه های وجود ملت را نیز بنا به تعریف خود ناسیونالیستها از بین ببرد.

تاریخ و روحیات مشترک و یا کاراکتر فرهنگی و اخلاقی مشترک نیز بجای کمک به حل مساله برعکس کار ایدئولوگهای ناسیونالیست را مشکل تر میکنند. اخلاقیات و فرهنگ مشترک به شدت اختیاری و تعابیری دلبخواهی و غیر قابل تعیین هستند. معیارهای روحیات مشترک فرهنگی عینی چیست؟ شاخص ها کدامند. این مقولات به شدت ذهنی و دلبخواهی هستند. از طرف دیگر تلاش برای تعریف مقوله ملت با مفاهیمی از جنس اخلاقیات و یا فرهنگ مشترک تلاشی کاملا ضد علمی و وارونه است. اگر فرهنگ و کاراکتر و اخلاق مشترک محصول وجود و سوخت و ساز یک ملت است نتیجتا  تلاش برای اثبات مقوله ملت بر مبنای اخلاق و فرهنگ مشترک فرض گرفتن وجود ملت و توضیح آن بر مبنای علائم و بروزات وجود آن است.

پروسه تعریف مقوله ملت یک پروسه علمی و متکی به علوم دقیقه نیست. یک تلاش سیاسی و ایدئولوژیک است. واقعیت این است که ملت و هویت ملی محصول طبیعت یا تقسیم بندیهای واقعی و قابل تبیین میان مردم از جمله تقسیمات بیولوژیک و یا نژادی و یا زبانی نیستند. محصول تلاش نیروهای رنگارنگ ناسیونالیستی هستند. تاریخ معاصر این امکان را به ما داده است که شاهد خلق "ملتهای" مختلف از یک سو و از سوی دیگر شاهد از بین رفتن "ملتهای" دیگر باشیم. ملت نامیده شدن بخشهایی از مردم یک وظیفه هویتی و همیشگی نیروهای رنگارنگ ناسیونالیسم است. و در طول تاریخ بعضا موفق شده اند این هویت را علیرغم غیر واقعی و کاذب بودن به باور بخشهای وسیعی از مردم تبدیل کنند. بطوریکه بخشهایی از مردم خود را با این هویتهای کاذب و ارتجاعی بیان و تعریف میکنند. سهم ناسیونالیسم در این میان خلق یک ملت در ذهن بخشهایی از جامعه است. خالق یک ملت نه طبیعت و تکامل طبیعی انسانها بلکه ناسیونالیسم و جریانات ناسیونالیستی است. هویت ملی و ناسیونالیستی همانند هویت مذهبی و باورهای مذهبی تماما خرافی و ضد علمی است. (برای بحث بیشتر پیرامون این مقوله رجوع کنید به منصور حکمت: ملت٬ ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری، نوامبر ۱۹۹۴).

اما چه اهداف زمینی و مادی و سیاسی در پس این هویت تراشی کاذب برای بخشهای مختلف مردم دنبال میشود؟ یک هدف همیشگی ناسیونالیستها در پی تلاش برای شکل دادن به ملت، ایجاد "هویت ملی" و یا "اراده و منفعت ملی" است. ملت از قرار موجودیتی است که در فرای تقسیم بندیهای طبقاتی موجود در جوامع قرار میگیرد. هم کارگر است. هم بورژوا. هم استثمار میشود و هم استثمار میکند. و به همین اعتبار از قرار دارای بار سیاسی و طبقاتی خاصی نیست. و به همین اعتبار میتوانند مدعی صاحب حق برای ایجاد دولت، صاحب تشکیل کشور مستقل و یا صاحب سرنوشت مشترک و واحدی باشد. بنا به این تعاریف ناسیونالیستی آحاد یک "ملت"، مجزا از تقسیم بندیهای طبقاتی غیر قابل انکار هر جامعه ای، دارای منافع مشترک اقتصادی وهویت مشترک یکسانی هستند. بنا به این تقسیم بندیها بسادگی حاکمیت ملی و حاکمیت ناسیونالیستها با حاکمیت آحاد آن "ملت" یکی تلقی میشود. این منفعت زمینی تلاشی برای حقنه کردن هویتهای کاذب ملی و قومی بر مردم است. تمام قدرت و هنر ناسیونالیسم در این است که با انکار منافع متضاد طبقاتی میتواند هویتی به اصطلاح مشترک را مبنای حاکمیت و دولت و سازمان سیاسی و اقتصادی جامعه قرار دهد. هویت ملی مبنای استراتژیک ناسیونالیسم در سازماندهی دولت طبقاتی و ملی است.

**معنای خونین هویت تراشی قومی**

اما جنگ و جدال ناسیونالیستهای رنگارنگ جنگی بر سر تعاریف ضد علمی و خود ساخته نیست. بار و منفعت زمینی و اقتصادی و سیاسی خاصی و همانطور که بخشهای پیشین این مطلب اشاره کردیم ثمرات خونبار و هولناکی به دنبال خواهد داشت. جنگی بر سر سهم بری از قدرت سیاسی و نتیجتا سهم بری از ارزش اقتصادی تولید شده توسط کارگر در جامعه است. ناسیونالیسم عظمت طلب با انکار سهم بری سایر بخشهای بورژوازی بومی که بر طبل قومی گری میکوبند، میکوشد موقعیت انحصاری و ویژه خود را حفظ و تامین کند. در طرف دیگر جدال ناسیونالیستهای قومگرا میکوشند با رجوع به پیشینه ای از نابرابری و ستم در جامعه حق و حقوقی برای خود و به عبارت دیگر برای "بورژوازی خودی" دست و پا کنند. یکی از نتایج مخرب هویت ملی و ناسیونالیسم ضدیت با اصل اصالت انسان است. تلاش برای حقنه کردن هویت قومی و ملی بر بخشهایی از مردم سنگ بنا و تخته پرش رو در رو قرار دادن انسانها بر مبنای قومیت و ملیت و راه اندازی جنگهای قومی و ملی است. ناسیونالیسم و هویت ملی با اصل اصالت انسان در تناقض است. ناسیونالیسم منجر به تکه تکه کردن طبقه کارگر است. کارگری که خود را کرد و فارس و بلوچ میداند ابتدا به ساکن سر خود را برای پذیرش یوغ بردگی و اسارت ملی خم کرده است.

افشا و نقد ناسیونالیسم، از هر جنس و شاخه ای، و نشان دادن منافع اقتصادی و سیاسی نهفته در تلاش برای خلق هویتهای قومی و ملی خرافی و رو در رو قرار دادن بخشهای مختلف مردم توسط ناسیونالیستها یک وظیفه دائمی جنبش کمونیسم کارگری است. نشان دادن ماهیت ضد انسانی این تلاشها یک وظیفه همیشگی ماست.

**ستم ملی : راه حل های ارتجاعی ناسیونالیسم**

اگر افشاء و نقد هویتهای کاذب قومی و ملی یک وظیفه مشخص کمونیسم کارگری است، تلاش برای رفع تبعیض و نابرابری و ستم بر حسب تعلق و یا انتساب مردم به ملیتهای مختلف یک رکن دیگر و همیشگی مبارزه کمونیستی است.

یکی از نتایج کریه و زشت رقابت و کشمکش ملی و ناسیونالیستی تبعیض و ستم ملی است. انسانهایی که صرفا بخاطر تعلق کاذب به ملت و ملیتی دیگر مورد ستم و تبعیض قرار میگیرند. از کودک و سالمند، بدون اینکه الزاما عملی مرتکب شده باشند و یا خود بدانند که عملی مرتکب شده اند که "مستوجب مجازاتی" باشد از بدو تولد تا روز پایانی زندگی مورد تحقیر و تبعیض و مجازات قرار میگیرند. ستم ملی یک مجازات دسته جمعی است. کریه و ضد انسانی است.

این ستم و نابرابری ریشه در رقابتها و کشمکشهای تاریخ معاصر بورژوازی دارد. شکل گیری دولتهای بورژوایی در بسیاری از موارد همراه با اعمال تبعیض و نابرابری علیه "ملت اقلیت" و یا به اصطلاح "ملتهای فرودست" ساکن در جغرافیای یک کشور معین بوده است. کشورهایی که بر مبنای قرار دادن هویت و کاراکتر ملی داده شده ای در ساختار دولت و نظام سیاسی جوامع شکل گرفته اند، اساسا دارای چنین ویژگی هایی هستند. ستم سیستماتیک ملی اساسا نتیجه و محصول ملی تعریف کردن دولت و فلسفه قدرت دولتی در جامعه است. زمانیکه ناسیونالیسم "ملت بالا دست" و به اصطلاح ملت تشکیل دهنده دولت بورژوایی هویت ملی را به رکنی از ارکان قدرت دولتی و ابزاری برای تامین برتری ملی تبدیل میکند در نتیجه ستم و تبعیض ملی یکی از نتایج زشت و کریه چنین سیاستی خواهد بود. ملت ایرانی نتیحه تلاش ناسیونالیسم ایرانی برای ایجاد کشوری واحد در دوران پهلوی است. نابرابری در برخورداری از امکانات اقتصادی و اجتماعی یکی دیگر از جنبه های ستم ملی در جوامع طبقاتی موجود است.

ستم ملی در تاریخ معاصر ایران با شکل گیری دولت بورژوایی همراه و مترادف بوده است. ظهور و عروج دولت استبداد رضا شاهی، قرار دادن هویت ناسیونالیسم ایرانی در بطن ساختار دولتی و سرکوب جریانات ناسیونالیستی قومگرا و اجباری کردن زبان فارسی در سیستم آموزشی و اداری جامعه بخشی از پروسه استقرار دولت مرکزی مستبد و عظمت طلب در ایران بوده است. چماق "تجزیه طلبی و حفظ تمامیت ارضی" یک ابزار و اهرم مهم تبلیغاتی ناسیونالیسم عظمت طلب در سرکوب مطالبات و حرکتهای سیاسی جنبشهای ناسیونالیستی در گوشه و کنار ایران بوده است. این میراثی است که رژیم اسلامی نیز از آن بهره برده است.

اجباری بودن زبان فارسی بمثابه زبان آموزشی و اداری جامعه یک رکن دیگر این ستم ملی در ایران است. اجباری بودن زبان فارسی در عین حال یک ابزار ناسیونالیسم ایرانی برای حفظ برتری ملی و یک شرط سوخت و ساز اقتصادی در جامعه و تشکیل بازار داخلی سرمایه داری و تسهیل کننده مبادلات اقتصادی و تجاری در نظام نوپای سرمایه داری در ایران بوده است.

راه حل های برای رفع ستم ملی متنوع و گوناگون است. این راه حل ها تا کنون از خودمختاری فرهنگی و اداری، تشکیل حکومتهای فدرال قومی، و یا جدایی و تشکیل دولت مستقل ملی را در بر گرفته است. بسیاری از این راه حل ها مانند خود ستم ملی ارتجاعی اند. اما در دوران اخیر و با توجه به تحولات بین المللی پس از سقوط بلوک شرق، قراردادن نوع معینی از ناسیونالیسم و آن هم عمدتا ناسیونالیسم قومی به عنوان شالوده ایدئولوژیک حکومتهای نو پا و طرح فدرالیسم قومی در صدر این راه حل ها قرار گرفته است. در مرکز این طرحهای ناسیونالیستی برای رفع "ستم ملی" در ایران بحث "جامعه کثیر الملله" قرار دارد. "چپ ترین" این جریانات ناسیونالیستی معتقدند که قدم اول در حل مساله ملی پذیرش هویت قومی در جامعه و قبول جامعه ایران به مثابه کشور در برگیرنده "ملل و اقوام" مختلف است. تلاش برای حقنه کردن و ابدی کردن هویت ملی و قومی یک رکن پایه ای سیاست ارتجاعی ناسیونالیسم "ملت فرودست" است.

طرح خود مختاری و اتونومی که مدتها از جانب ناسیونالیستهای قومی بعنوان طرحی برای پاسخ دادن به ستم ملی دنبال میشد، اساسا یک طرحی ارتجاعی برای اداره جامعه در سطح محلی است. بر خلاف تبلیغات ناسیونالیستهای قومی اتونومی و خودمختاری به معنای "بسط پایه های دمکراسی" و اقدامی ریشه ای بمنظور رفع تبعیض و نابرابری در سطح و ابعاد سراسری در کل کشور نیست. ایده خود مختاری که متضمن حفظ چهارچوب واحد کشوری است با قرار دادن هویت قومی و ملی در سیاست و فلسفه "حکومت محلی" نسخه ای برای تعبیه کردن شکاف و نابرابری میان مردم و ابدی کردن این شکاف در پایه ای ترین سطوح جامعه است. خود مختاری اگر چه ممکن است رابطه ملت بالادست با ملت فرودست را دگوگون کند، و تبعیض علیه "ملت فرودست" را در منطقه خود مختار کاهش دهد، اما در سطحی گسترده تر و سراسری تر در کشور یک رابطه نابرابر و تبعیض آمیز را میان مردم منتسب به ملیتهای مختلف در جامعه شکل و سازمان و نهادینه میکند. این طرحها جامعه را به ملیتها تقسیم کرده و هر تقسیم انسانها به اجزاء قومی و ملی متضمن برقراری شکاف و رو در رویی در جامعه بر مبنای این هویتهای کاذب و جعلی است. مساله این است که نفس ایجاد هر حکومتی، چه محلی و چه سراسری، بر مبنای هویت قومی و ملی در واقع به معنای زیر پا گذاشتن حاکمیت و حقوق شهروندان و محدود کننده حقوق مدنی و انسانی در جامعه در سطحی پایه ای تر است. خودمختاری و اتونومی طرحی برای سهم بری ناسیونالیسم قومی و بورژواهای محلی از قدرت و سرمایه انباشته شده در جامعه است.

از طرف دیگر فدرالیسم نیز نسخه ای عمیقا ارتجاعی و بمراتب ضد انسانی تر از طرح های خودمختاری و اتونومی در پاسخ به ستم و تبعیض ملی در جامعه است. فدرالیسم یک سیاست و طرح ارتجاعی برای آینده تحولات سیاسی ایران است. نه فقط متضمن هیچ درجه ای از گسترش آزادیهای سیاسی و مدنی مردم نیست بلکه طرحی اساسا ارتجاعی و ضد مردمی و متضمن تحمیل عمیقترین عقبگردهای فرهنگی و سیاسی و فکری در جامعه است. فدرالیسم قومی تعبیه کردن هویت قومی و ملی را به تمامی شئون حاکمیت در بخشهای مختلف جامعه بسط داده و به این اعتبار به ابعاد ضد انسانی خودمختاری و اتونومی ابعادی سراسری و همگانی می بخشد. فدرالیسم قومی به لحاظ عملی زمینه ساز خونبارترین کشمکشهای قومی و ملی در سطح کشور است. هر نوع تلاش برای تقسیم بخشهای مختلف جغرافیای ایران بر مبنای قومیت بدون تردید منجر به یک جنگ و کشمکش خونین قومی خواهد شد که ابعاد آن حتی قابل مقایسه با فاجعه یوگسلاوی و پاکسازیهای قومی و نژادی نخواهد بود.

واقعیت این است که راه حل های ناسیونالیستی برای رفع ستم ملی تماما ارتجاعی و ضد انسانی هستند. وجود ستم ملی در جامعه توسط جریانات و جنبش های اجتماعی متفاوت میتوانند به سرانجامهای کاملا متفاوتی منجر شوند. راه حل ناسیونالیستی از هر سو، چه ناسیونالیسم "ملت بالا دست" و چه ناسیونالیسم "ملت فرو دست"، متضمن تداوم نابرابری و شکاف بر حسب تعلقات کاذب ملی و قومی در جامعه است. به قول منصور حکمت "مساله ملی محصول ناسیونالیسم است. اما راه حل آن بارها به دوش سوسیالیسم کارگری قرار میگیرد."